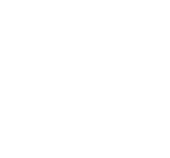


گفت‌وگو با بهمن فرمان‌آرا به بهانه ایفای نقش در فیلم «**مجبوریم**»

اصراری نمی‌بینم که تحت هر شرایطی فیلم بسازم



همچنان کار کنند. سینما برای من که از نسل دیگری هستم، یک کار ذهنی است. اگر کار نکنم دلیل مهمی نمی‌بینم که هر روز سه وعده غذا بخورم و بخوابم و باز فردا از خواب بیدار شوم. از کارکردن لذت می‌برم؛ اما واقعیت این است که در تمام دنیا، سینما نسل جوان می‌طلبد. دلیل واضحی هم دارد. مهم‌ترینش هم این است که حوصله آنها زیاد است و نگاه تازه‌ای در آثارشان هست».او در بخش دیگری از صحبت‌هایش گفت: «وقتی «مجبوریم» را نگاه می‌کنید، متوجه نگاه تازه و متفاوت فیلم‌سازش می‌شوید. درمیشیان خستگاه اجتماعی متفاوتی دارد، اما نگاه اجتماعی‌اش بسیار درگیرکننده و تکان‌دهنده است. وقتی «لانتوری» را تماشا می‌کردم این موضوع برایم پررنگ‌تر شد و نگاهش برایم جالب بود که حتی زمانی که می‌خواهند یک نفر را که مرتکب اسیدپاشی شده، مجازات و عدالت را رعایت کنند، باز می‌بینیم که همین عدالت ناخوشایند اجرا می‌شود. رضا درمیشیان سن زیادی ندارد، اما به دنبال چنین موضوعاتی است و مسائل دقیقاً درشی از اجتماعی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. به همین دلیل معتقدم باید به جوان‌ها فرصت داد. حالا فرض کنید از تعداد زیادی جوان که وارد سینما می‌شوند، برخی هم به دنبال ساخت فیلم عامه‌پسند هستند، اما قطعا از میان آنها فیلم‌سازانی مثل رضا درمیشیان، سعید روستایی، پناه‌باهی (که نگاه بسیار متفاوتی نسبت به پدرش دارد)، از جمله فیلم‌سازانی هستند که حرف تازه‌ای برای گفتن دارند و باید به آنها فرصت داد و اجازه بدهیم بیشتر کار کنند و یاد بگیرند».آخرین فیلم فرمان‌آرا «حکایت دریا» سال ۹۵ ساخته شد و سه سال پیش به اکران آنلاین رسید. او درباره کم‌کاری‌اش گفت: «هر چند وقت یک بار این سؤال را از خودم می‌پرسم که آیا حاضرم بابت کارم باج بدهم؟ سعی کردم که این کار را انجام ندهم، چراکه اصراری نمی‌بینم

او در گفت‌وگو با «شرق» در پاسخ به این پرسش‌ش که اساسا نگاهش به سینمای اجتماعی سال‌های اخیر سینمای ایران چیست؟ گفت: «رضا درمیشیان یک استثنا نیست، ولی آدمی است که می‌سریش در سینما، پرداختن به موضوعات اجتماعی است. وقتی به موضوع اسیدپاشی می‌پردازد، از زاویه خوبی روایتش می‌کند و به مسائلی نگاه می‌کند که بسیار قابل تأمل است. متأسفانه سینمای حال حاضر ما به این موضوعات توجه کافی ندارد، اما جای خوشحالی است که جوان‌هایی مثل رضا درمیشیان، سعید روستایی و دیگر فیلم‌سازان نسل جوان به مسائل اجتماعی بیشتر از موضوعات مفرحی که اصولا صاحب سینماها به دنبالش هستند، توجه می‌کنند و برایش وقت می‌گذارند».او ادامه داد: «وقتی فیلم «لانتوری» را از رضا دیدم، برایم تکان‌دهنده بود. این فیلم هم به موضوعی می‌پردازد که بسیار اهمیت دارد. «مجبوریم» هم در ادامه نگاه رضا درمیشیان به موضوعات اجتماعی است، چراکه کشورمان با ثروت بسیار، بی‌نهایت کارتن‌خواب در سطح شهر دارد و باید درباره آنها صحبت کرد و اینکه یک نفر کارخانه بچه‌سازی می‌شود و بچه‌ای را تا ۹ ماه در رحم حمل می‌کند و با تمام گرفتاری و بیماری به محض به‌دنیامان بچه، آن را می‌فروشد که خرج سال آینده‌اش را تأمین کند، هرطور به این موضوع نگاه کنیم، مسئله جادی است، به‌ویژه در اجتماعی که حداقلش باید اخلاقی باشد که این از بی‌اخلاق‌ترین کارهایی است که فردی درمورد یک زن می‌تواند انجام بدهد».کارگردان فیلم «یک بوس کوچولو» در ادامه ضمن اشاره به همکاری‌هایش با نسل جوان سینمای ایران گفت: «اصولا سینما خون جوان لازم دارد. این فقط مختص ایران هم نیست. در تمام دنیا سینما حرفه‌ای است که مرتب انتظار می‌رود که فیلم‌سازان جوان واردش شوند و آدم‌هایی قدیمی این حرفه هم به دلایلی

گاهی آبادان جنگ را فراموش می‌کنیم

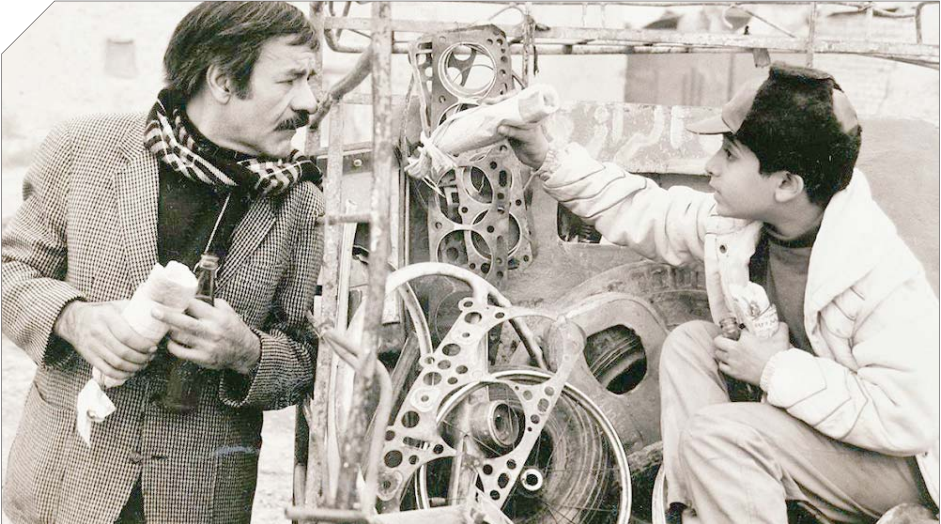


احمد طالبی‌نژاد

منتقد

به دوربین فیلم‌برداری می‌دهد اطرافش را رصد می‌کند. او آماده می‌شود که آینده را ثبت کند. به تعبیری می‌توان گفت این پسر بچه جنوبی خود کیانوش عیاری است. «آبادانی‌ها» سیاه و سفید ساخته شد و اولین فیلمی هم بود که دراریوش برادر کیانوش فیلم‌بردار نبود و علیرضا زرین‌دست فیلم‌برداری کرد. دلیل انتخاب رنگ سیاه و سفید فیلم این بود که به فضای فیلم «دزد و دوچرخه» نزدیک‌تر شود. این موضوع در وهله اول یک فیکور برای مرعوب‌کردن مخاطب به نظر می‌رسد، چراکه آن زمان کمتر فیلم‌سازی سمت این فضا می‌رفت. ولی خب، وقتی حاصل کار را دیدیم متوجه شدیم چقدر این بی‌رنگ‌بودن به حس و حال درونی فیلم کمک کرده. فیلم «دزد و دوچرخه» از یک داستان کوتاه نوشته زاواتینی اقتباس شده و از بهترین فیلم‌های نئورالیستی است. نهضتی که در دوران پس از جنگ، درباره تبعات جنگ در سینمای ایتالیا آغاز شد

و یکی از شریف‌ترین و بهترین نهضت‌ها و جنبش‌های سینمایی در طول تاریخ بوده که همچنان تأثیرش را بر سینمای جهان از جمله بر سینمای امروز ایران هم می‌بینیم. استفاده از نابازیرگان به جای بازیرگان و استفاده از لوکیشن به جای دکور و دستمایه قراردادن موضوعات معمولی و ساده‌ای که در آنها از عشق و هرکول‌بازی خبری نیست. موضوعاتی که به زندگی مردم مربوط می‌شد از جمله مفاهیم این‌گونه فیلم‌هاست. می‌توان گفت «آبادانی‌ها» هم همین رویکرد را دارد. اساسا نگاه اجتماعی در آثار کیانوش عیاری به وضوح دیده می‌شود. از فیلم مستند «تازه‌نفس‌ها» تا اولین فیلم سینمایی‌اش «تنوره دیو» و فیلم‌های دیگرش. البته به جز یکی، دو فیلم که حس و حال شبه‌کمیک دارد. همه فیلم‌های او به نوعی آینه‌ای هستند از زمانه‌ای که فیلم‌هایش را در آن روزگار ساخته است. وقتی «آبادانی‌ها» را می‌بینیم می‌توانیم این دهه ۶۰ دوران جنگ را با همه مختصات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی که در آن خلاصه شده، ببینیم. در شروع فیلم مردی را با بازی درخشان سعید پورصمیمی می‌بینیم که وقتی از سر کار برمی‌گردد، علاوه بر اینکه به ماشینش قفل فرمان می‌زند، چند تا قفل دیگر هم می‌بندد و سسر باتری را هم برمی‌دارد که این ماشین از جایش تکان نخورد و وارد ساختمانی می‌شود که این ساختمان امروز دیگر وجود ندارد. ساختمان زیر پل سیدخندان تهران بود. هتلی که هیچ‌وقت افتتاح نشد و در عوض محلی برای اسکان جنگ‌زده‌ها شد و هر



خانواده در یک اتاق روزگار می‌گذراند و درویش هم با خانواده‌اش در همین اقامتگاه بود. یک روز صبح که به قصد رفتن سسر کار از ساختمان خارج می‌شود، متوجه می‌شود ماشین دزدیده شده. دقیقاً معادل فیلم اصلی که ریچی بعد از جنگ دچار بی‌کاری شده و فقر از سسر و روی زندگی‌اش می‌بارد و در بدترین شرایط قرار گرفته و دنبال کار می‌گردد و در این وضعیت تنها کاری که پیدا می‌کند، جسیانند تبلیغات فیلم‌های سینمایی به دیوار است. او برای این کار فقط دوچرخه‌ای لازم دارد که اگر نداشته باشد، شغلش را از دست می‌دهد و با گرو گذاشتن آخرین وسایل زندگی، بالاخره دوچرخه را می‌خرد و شروع به کار می‌کند و خانواده‌اش خوشحال می‌شوند و بعد می‌بینیم که دوچرخه دزدیده می‌شود و تلاش ریچی و پسرش برای یافتن دوچرخه بی‌ثمر است و تصمیم می‌گیرد دوچرخه دیگری بدزدد و زمان سرقت گیر می‌افتد و کتک مفصلی از مردمی که نمی‌دانند پشت این قیافه درمانده چه غم و غصه‌ای نهفته است، می‌خورد. عیاری در بازسازی این سکانس بسیار خوب عمل کرد و حسن خوف که حسن رضایی نقشش را



•عکس:نوشین جعفری

هم همین اتفاق برای من رخ داد. خاطرم هست یک بار سسر اکران فیلم، با سینمایی تماش گرفتم که چهار سالن داشت و دو فیلم نمایش می‌دادند. طبیعی بود که هر فیلم باید ۱۲ سانس می‌داشت، اما فقط یک سانس ۱۱–۱ را به فیلم «دلم می‌خواد» اختصاص می‌دادند و ۲۳ سانس دیگر به فیلم «هزارپا» می‌رسید. زمانی هم که به پخش‌کننده زنگ زدم و علت را جویا شدم پاسخشان این بود که سانس‌های سینما دست ما نیست! در حالی که سینماها یا مال خودشان است یا در کرایه خودشان یا دقیقاً دست خودشان است. متأسفانه الان درباره فیلم رضا هم این مورد صدق می‌کند و در این شرایط هیچ کاری از دست فیلم‌ساز ساخته نیست. من دیگر طاقتم زیاد شده و صبر می‌کنم. ان‌شاء‌الله تا جایی که جان دارم کار می‌کنم». فرمان‌آرا درباره نزدیک‌شدن به نقشش در فیلم «مجبوریم» نیز گفت: «زمانی که رضا به من پیشنهاد بازی در این فیلم را داد، فیلم‌نامه را خواندم و نقش را دوست داشتم. برای من این نقش جالب بود. اینکه نقشی را ایفا می‌کنم که چهره مثبتی دارد و سعی دارد به شاگردش کمک کند؛ چراکه بالاخره قرار نیست تا ابد فیلم بازی کنم، بنابراین دوست دارم نقش‌هایی را بازی کنم که کمکی به جوان‌های فیلم‌ساز باشد و من می‌توانم محترمانه آن نقش را ایفا کنم».او همچنین به پیشنهادهایی که برای بازی دارد اشاره کرد و گفت: «پیشنهادهای زیادی برای بازیگری دارم. اگر به بعضی دوستان جواب رد می‌دهم، دلیلش این است که متوجه شده‌ام آنها فقط اسم من را می‌خواهند و نقش چیزی نیست که نظرم را جلب کند و کارکردی در داستان ندارد؛ بنابراین نقش‌هایی را که به نظرم جالب نیست، نمی‌پذیرم، چراکه دست‌کم برای پذیرش یک نقش باید هم کارگردان را دوست داشته باشم و هم خود موضوع برایم دلچسب باشد.»

و سه همین دلایل جلوی اکران این فیلم گرفته شد که خب حالا می‌توان از این فیلم‌ساز محترم پرسید، نتیجه چه شد؟ با توفیق فیلم آیا جامعه درست‌شده؟ امکانات زندگی بهتر شد؟ در فیلم «آبادانی‌ها» در چند مقطع، درویش را در نماهای باز می‌بینیم که روبه‌رو با در پشت تصویر او دکل‌های برق دیده می‌شود. درست مثل دکل‌های نفت و شعله‌های آتش جنوب ایران و این تصاویر با موسیقی جذابی که سعید شهرام برای فیلم ساخته، به آن تم جنوبی بخشیده است و با دیدن لوکیشن‌های مختلف تاکید می‌کند که انگار تهران شهر جنگ‌زده است. البته واقعیت هم جز این نیست. به هر حال تهران در دهه ۶۰ جنگ‌زده بود و اغلب مردم زیر تهدید بمباران بودند. واقعیت این است که مردم همیشه هراسان زندگی می‌کردند و حسن نگرانی و ترس بر کل تهران حاکم بود. نکته اینجاست که عیاری با عناصری که به آن اشاره کردم، جغرافیای فرهنگی فیلمش را می‌سازد و یکی از توانایی‌های او استفاده از نماهای شلوغ و باز است. ترکیبی که در «آبادانی‌ها» می‌بینیم، به‌خصوص در سکانس‌هایی که حسن خوف، درویش و برنا را با به محله‌ای می‌برد که خودش آنجا زندگی می‌کند. در مجموع فیلم کردشی است در هزارتوی جامعه ایران در آن زمان و در عین حال تصویرگر و روایتگر چیزی است که بعدها ما بیشتر شاهدش بودیم.

در سکانس نهایی فیلم می‌بینیم که ماشین درهم‌شکسته درویش با یک تکه پلاستیک که به عنوان شیشه در پشت آن نصب شده و دو تا بند محکم در کنارهای ماشین درب و داغان وجود دارد و با این شرایط درویش مسافر سوار می‌کند تا به خانه‌اش در تهران برسد و وقتی ما این ماشین را در جاده کرج به تهران می‌بینیم با یک موقعیت به‌شدت دفرمه روبه‌رو می‌شویم که جمعیت زیادی سوار بر این ماشین در حرکت هستند. درمجموع به نظرم این روایت برای سیرده‌شدن به آیندگان در ذهن برنا نقش می‌بندد. فیلم از نظر گروه بازیگری درجه یک است. بازی سعید پورصمیمی و سعید شیخ‌زاده و حسن رضایی مثال‌زدنی است و همه عناصر دست به دست هم دادند که «آبادانی‌ها» به اثری ماندگار تبدیل شود که اگر در زمانه خودش دیده و در خارج از مرزها نمایش داده می‌شد، اتفاق‌های خوبی را به همراه داشت. گاهی آبادان دوران جنگ را فراموش می‌کنیم و وقتی با وقایعی مثل فاجعه متروپل روبه‌رو می‌شویم، خاطره جنگ هم زنده می‌شود و این فیلم یادآور آن روزهاست.

نه به دموکراسی نه به لیبرالیسم

یوپولیست‌ها از سه بستر بر خواهند خواست: اول یوپولیسم اقتصادی که اصلاحات اقتصادی خاصی را پیشنهاد خواهند داد که در گذر زمان بی‌ثبات هستند، دوم چهره‌های سیاسی برجاذبه که ارتباط وسیعی با آحاد جامعه دارند با تکیه‌کلام «من خدمتگزار شما هستم» و نوع سوم یوپولیست‌هایی که درک مشخصی از مردم دارند. مردم در دیدگاه آنان متفاوت نیستند بلکه یوپولیست‌ها بی‌تفاوت به تنوع مردم فقط از طرف یک گروه سخن می‌گویند.اما آنچه بیش از هر چیز کاتالیزور این وضعیت است، شرایط استثنائی است. آیا بعد از قطع‌نامه شورای حکام، ما ناخواسته به‌سوی نوعی شرایط استثنائی پیش نخواهیم رفت؟

• برای نوشتن این یادداشت از مقاله «نئولیبرالیسم و مقابله با تورم» نوشته مهرداد وهایی و کتاب «پس از پایان تاریخ» گفت‌وگو با فرانسسیس فوکویاما، مائیلد فستیک، ترجمه محمدرضا فرهادی‌پور، انتشارات روزنه، استفاده کرده‌ام.

طرف‌های غربی نیز با خواست‌های حداکثری و پرهیز از دادن امتیاز قابل فروش برای تهران نزد مخالفان داخلی برجام، به عمق اختلاف‌ها و بی‌اعتمادی‌های متقابل دامن زده‌اند. مشکل «خطوط قرمزى» است که هریک از طرف‌ها ترسیم کرده‌اند. پافشاری بر این خطوط اندک، روزنه‌ها برای بازگشت به میز گفت‌وگو را تنگ‌تر خواهد کرد. اگر امروز طرف‌های غربی بر این تصورند که حالا توپ در زمین تهران است، اما نمی‌توانند از بار مسئولیت تلاش برای تحمیل توافق نامبارک به طرف ایرانی شانه خالی کنند.

قطع‌نامه غیرالزام‌آور شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای به‌رغم ادبیات خود، درپچه‌های هرچند اندک بازگشت به گفت‌وگوهای برجامی را بازگذاشته است. واکنش تهران نیز به معنای پایان همکاری با آژانس و تعهدات برجامی‌اش نیست. این فرصت، شجاعت، انتخاب و ابتکارهایی را لازم دارد تا موقعیتی متفاوت از آنچه ایجاد کند که تدررها و مخالفان برجام آرزوی تحقق آن را دارند. در شرایط تنش آلود کنونی، مهم آن است که ابتکار صحته را به تندررها نبخات.

روزنه‌ها برای بازگشت به میز مذاکرات و دست‌یابی به توافق باقی بماند. تهران نیز در واکنش خود، تنها به قطع همکاری‌های فرایادمانی و غیرالزام‌آور خود در قبال آژانس دست زده است. این وضع به معنای آن است که دو طرف به گونه‌ای در حال پس‌زدن یکدیگر از یک سو و پیش‌کشیدن از سوی دیگر هستند. به این ترتیب همچنان می‌توان امیدوار بود که طرف‌ها با حفظ مواضع به‌ظاهر تنش آلود «علامی» به‌شدت مراقب سیاست‌های «عملی» خود هستند. همین مهم با وجود سرخوردگی‌های نمایان‌شده، می‌تواند امکان بازگشت به میز مذاکرات را فراهم کند؛ اگر طرف‌ها قافیه را به تندررها و شانتاژ‌های آنان نبازند. «ارنست رنان» فیلسوف شهیر فرانسوی قرن نوزدهم می‌گوید: سیاست درست آن است که به جای مقاومت در برابر آنچه اجتناب‌ناپذیر است، از آن به سود خود استفاده کرد.

گره کار در بروز تنش جاری نه در قطع‌نامه‌ای است که چهارشنبه گذشته شورای حکام آژانس صادر کرده، بلکه این قطع‌نامه به مثابه ابزار فشار طرف‌های غربی به تهران برای عقب‌گرد در مواضع حداکثری آن در مذاکرات است. در این حال،